

کتاب

یادداشت دیر

کتابخانه‌ای به نام اتوبوس

شاید هم مترو البته!

محمدعلی یزدانیار

دیرگروه کتاب
mohammadaliyazdaniyar@gmail.com

تجربه اتوبوس و متروخوانی داشته‌اید؟ چقدر پیش آمده که زمان مرده حمل و نقل با وسایل نقلیه عمومی را با مطالعه زنده کنید؟ اصلاً خبر دارید از تفریحات مهم مردمان بخشی از دنیا همین مطالعه در وسایل نقلیه عمومی است و آیا می‌دانید که قطع جیبی پالتویی اساساً برای چنین فضایی طراحی شد؟ اگر پاسخ شما به سؤال‌هایی که پرسیدم منفی است و اگر علاقه دارید که چنین تجربه‌ای داشته باشید، یادداشت دیر این هفته را به چنین موضوعی اختصاص داده‌ام.

چون‌تر که بودم مطلبی در وبلاگ نوشته بودم به نام «کتابخانه‌ای به نام اتوبوس» و آنجا کلی از این ماجرا تعریف کردم و پوز دادم که من کلی کتابخوان هستم. بعدتر این ادا و اصول را به صفحات مجازی خودم رساندم و آنجا هم چیزی که در همین موضوع قلمی کردم. بر همین اساس می‌توانم به شما چند تاره راه کوچک و به درد بخور یاد بدهم که وقت‌تان به بطالت نگذرد.

همیشه کتاب در کیفیت‌تان با همراه‌تان داشته باشید. شاید پرسید خب عقل کل اینکه معلوم است، مگر بدون کتاب می‌شود کتاب خواند؟ جواب سؤال‌تان اما این است که بدون کتاب می‌شود در گوشی غرق شد، گوش به حرف بقیه سپرد، در کار دیگران کنج‌کاو کرد و کلی کار دیگر کرد که هیچ کدام کتاب خواندن نیستند. بنابراین کتاب را همیشه همراه



داشته باشید. من از آن دسته‌ای هستم که در منزل با صدای پشه هم نمی‌توانم کتاب بخوانم و برای مطالعه به تمرکز بالا نیاز دارم اما در عوض درون مترو و اتوبوس، براحتی و هدفون به گوش هم موسیقی گوش می‌کنم و هم کتاب می‌خوانم، شما هم تمرین کنید که به این وضعیت عادت کنید و شدیداً این کار را توصیه می‌کنم چون شما را از انواع و اقسام سر و صدای مردم خلاص می‌کند. تازه علاوه بر اینها باعث می‌شود که دیگران برای پرسیدن سؤالاتشان بروند سراغ یک نفر دیگر و از همه مهم‌تر تمرکز شما برای مطالعه کتاب بالا خواهد رفت.

من جز از کل، روان درمانی اگزیستانسیال، طبیل حلبی، آد مکش کور، دنیای قشنگ نو، همنام، بادبادک باز، جایی برای پیرمردها نیست، عذاب وجدان، کتاب سیاه، کنستانتسیا، فوتبال و فلسفه و کلی کتاب دیگر را توی اتوبوس و مترو خوانده‌ام، همه اینها هم عموماً کتاب‌هایی کت و کلفت هستند. اما توصیه من به شما برای شروع این است که از مجموعه داستان‌ها شروع کنید. مخصوصاً آنهایی که داستان‌های زیر ۲۰ صفحه زیاد دارند. این طوری کم‌کم متروخوانی را جذب، درونی و تعمیق می‌کنید. والسلام، باقی بقا!



تجربه اتوبوس و متروخوانی داشته‌اید؟ چقدر پیش آمده که زمان مرده حمل و نقل با وسایل نقلیه عمومی را با مطالعه زنده کنید؟ اصلاً خبر دارید از تفریحات مهم مردمان بخشی از دنیا همین مطالعه در وسایل نقلیه عمومی است و آیا می‌دانید که قطع جیبی پالتویی اساساً برای چنین فضایی طراحی شد

چیستی هویت با «ساقه بامبو»

رمانی از دنیای عرب، در سطح جهانی

الهام اشرفی

نویسنده

سعود السنغوسی، نویسنده جوان کویتی (متولد ۱۹۸۱)، در ایران با رمان «ساقه بامبو» شناخته شد. رمانی که برنده جایزه من بوکر عربی در سال ۲۰۱۳ شده است. شخصیت راوی رمان «عیسی» است. عیسی بنا به سرگذشتی که شرحش در رمان می‌رود، از مادری فیلیپینی و پدری کویتی‌زاده می‌شود و تمام سال‌های کودکی و نوجوانی‌اش در فیلیپین می‌گذرد، در نوجوانی تصمیم می‌گیرد که برای آشنا شدن با پدر و فامیل پدری‌اش به کویت برود. او در واقع با پانهدان در این راه و شروع این سفر در پی هویتش است.

سرگذشت عیسی، خواننده را با این پرسش نهفته در زیر لایه‌های روزمرگی‌های بی‌پایان انسانی مواجه می‌کند: هویت چیست؟ هویت یک انسان را چه چیزی/چیزهایی می‌سازند؟

عیسی در تمام طول کتاب دارد سعی می‌کند هویتش را که بنا به نقل مکان‌های ناخواسته خانوادگی و خودش مخدوش شده بازباید. او از فیلیپین به کویت نقل مکان می‌کند.

نقل مکان؟ پس هویت هرکس بسته به جغرافیایی است که در آن زیست می‌کند؟

عیسی در کشور پدری‌اش با آدم‌ها و آداب و رسوم و مناسک جدیدی روبه‌رو می‌شود. در جغرافیا و مرزهای جدید، آداب و رسوم و دین جدیدی که بخشی از وراثت بوده بخشی از نوع زیستنش نیز می‌شود. عیسی به خاطر راه پیدا

کردن در دل خانواده جدیدش شروع به یادگیری مراسم و مناسک فرهنگی مذهبی مکان جدید می‌کند.

آداب و رسوم و مناسک دینی؟ اینها می‌شوند هویت؟

عیسی، در پی این جابه‌جایی جغرافیایی، فامیل جدیدی نیز پیدا می‌کند. او تلاش بسیاری برای ارتباط برقرار کردن با فامیل جدیدش می‌کند. گرچه



سرگذشت عیسی خواننده را با این پرسش نهفته در زیر لایه‌های روزمرگی‌های بی‌پایان انسانی مواجه می‌کند: هویت چیست؟ هویت یک انسان را چه چیزی/چیزهایی می‌سازند؟



که ارتباط برقرار کردن با خانم‌بزرگ (مادر بزرگش) و عمه‌هایش برای او بسیار دشوار است.

فامیل؟ آیا وابستگی فامیلی می‌شود هویت؟

اعضای فامیل جدیدش با فراز و فرودهای اخلاقی عجیبی با او برخورد می‌کنند و عیسی در پی این برخوردها و بامهری‌ها و بی‌مهری‌ها رو به دوستانی تازه می‌آورد، دوستانی که گویی فقط آنها هستند که او را درک می‌کنند.

دوستان؟ آیا دوستان ما هویت ما را می‌سازند؟

در این میان عیسی دل به عشقی زمینی و غیرقابل دسترس بسته است. او در حالی به جست‌وجوی هویتش می‌پردازد، که در فیلیپین، دل به مهر دختری بسته. عشقی یک‌طرفه و در سکوت و ارتباطی عجیب. عشقی که تنها در خیال و با فرستادن ایمیل‌هایی که حتی نمی‌داند خوانده می‌شوند یا نه خلاص می‌شود.

عشق، عاشق بودن، دل بستگی؟ اینها می‌شوند هویت کسی؟

به‌نظرم هویت تعریف‌نشده‌اش است، چون هویت به تعداد آدم‌ها و جوامع و به تعداد قوانین موجود در دنیا و نیز به تعداد مکان‌های جغرافیایی تعریف دارد. ولی آنچه مشخص است این است که این تعریف‌ها خیلی وقت‌ها خود اصلی و هویت درونی و بکر انسان را پنهان می‌کند. طی خواندن رمان بارها از خودم پرسیدم: مگر روز ازل مناسک و رسوم و جغرافیا و قانون و تعریفی برای هویت انسان وجود داشت؟ روز ازل فقط انسان بود و انسان، هویت بعدها کم‌کم به وجود آمد؛ بنا به مرزها، قوانین، مذاهب، عشق‌ها، دوست‌ها و... هویت مجموعه‌ای از تمام اینهاست.

امیرارسلان نامدار، افسانه مشهور دوره قاجاریه

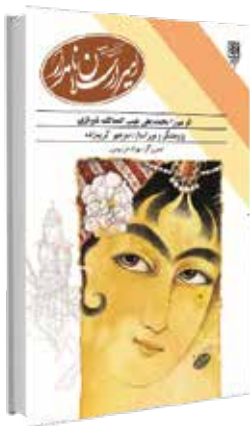
افسانه‌ای که از آن افسانه‌ها ساختند

ریحانه میرحسینی

کارشناس ارشد ادبیات

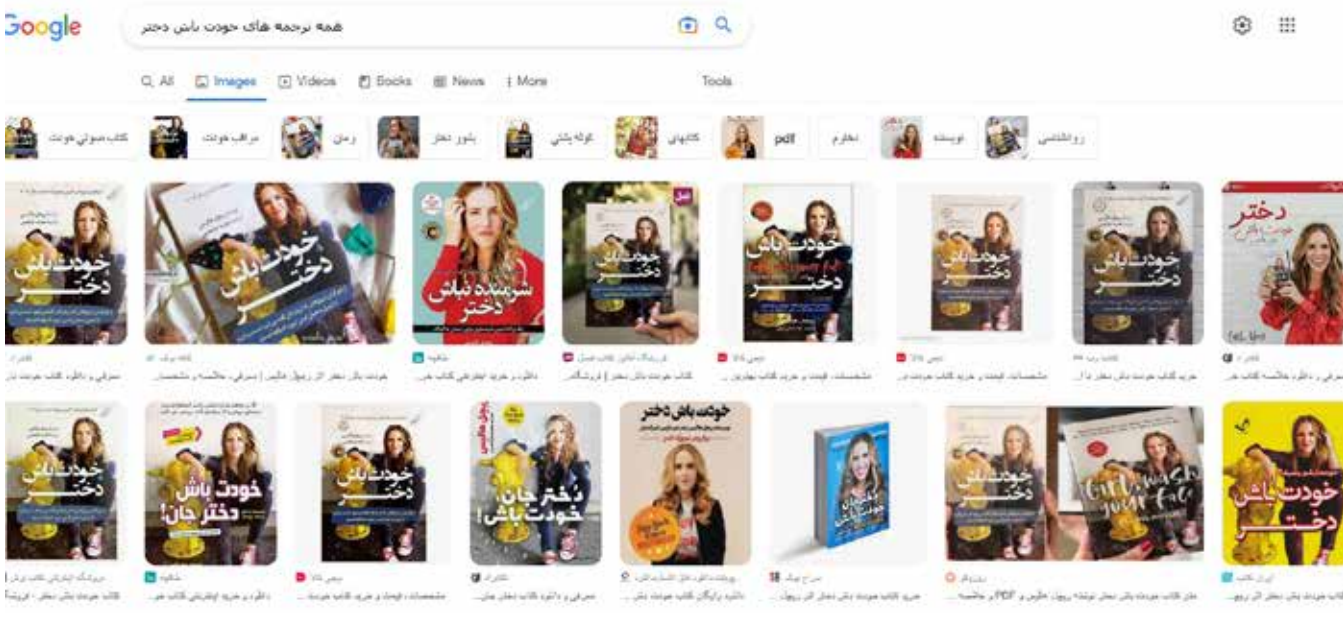


امیرارسلان به قدری محبوبیت پیدا کرده و دهان به دهان چرخید که خرافات و افسانه‌هایی هم برایش ساختند. به این صورت که هرکس داستان را تا آخر بخواند دچار جنون شده و به درد هجران و دوری از معشوق گرفتار می‌شود



سوم) لزوماً کتاب خوب ترجمه باران نمی‌شود. بلکه برعکس، هر کتابی که بیشتر سر و صدا راه انداخته باشد، بیشتر هم ترجمه خواهد شد. آثاری که از هر ده تا، هشت تایشان پیشاپیش مقادیری مهمل از یک اینفلوئنسر یا بلاگر خزعل گو هستند.

چهارم) بمباران ترجمه یعنی گرفتن فضای نویسنده جوان ایرانی. وقتی تمام منابع مالی و روانی ناشر به سمت ترجمه اول شدن یا گرفتن سهمی از بمباران ترجمه باشد طبیعتاً هزینه و وقت حمایت از قلم به دستان جوان ایرانی را نخواهد داشت و چون احتمال شکست در سهم‌خواهی از ترجمه زیاد هم هست، بنابراین بازگشت سرمایه چنان کند خواهد بود که استعداد ایرانی تا آن زمان اگر تلف نشده باشد، دیوانه را شده است! بله، فقط همین چهار دلیل باید به اندازه کافی گیوا باشند که بدانید چه بازی خطرناکی است این ترجمه بازی!



بمباران ترجمه یعنی گرفتن فضای نویسنده جوان ایرانی. وقتی تمام منابع مالی و روانی ناشر به سمت ترجمه اول شدن یا گرفتن سهمی از بمباران ترجمه باشد طبیعتاً هزینه و وقت حمایت از قلم به دستان جوان ایرانی را نخواهد داشت